

پژوهشی در عرائس شعر عربی
«در دوره‌های جاهلی، اسلامی و اموی»

منوچهر نصیرپور*

چکیده

غزل از زیباترین اغراض شعری است که بخاطر ویژگی‌های ادبی مورد توجه شعرای عرب می‌باشد. آن عبارت است از نام محبوبه، یاد، خاطرات تلخ و شیرینش و وصف زیبایی‌های خلقی و خلقی او، که در مرکز غزل عربی جای گرفته و چون عروسی خیالی و حقیقی خودنمایی می‌کند و شاعر به او عشق می‌ورزد و غزل می‌سراید. غزل عربی دو نوع است: ۱- غزل حسّی: امرءالقیس و ابن ابی ربیع از بزرگان این غزل هستند. ۲- غزل عذری: غزل عنتره، جمیل و مجنون از این نوعند. برجسته و متفاوت بودن معشوق نسبت به هم‌تایان، دور شدن از وصف زیبایی‌های ظاهری معشوق به سمت وصف معنوی او با فاصله گرفتن شعرا از عصر جاهلی، وجود نوعی رمزگرایی متأثر از اوضاع عمومی جامعه اسلامی بجای ذکر نام واقعی معشوقه و استفاده از نام معشوق برای نیل به اهداف سیاسی از نتایج این تحقیق است. نگارنده در این مقاله سعی دارد ضمن نگاه کوتاه به غزل عربی در دوره‌های جاهلی، اسلامی و اموی، عرائس شعر عربی را در غزل این سه دوره تبیین کند.

کلید واژه‌ها:

غزل عربی، عرائس، غزل حسّی، غزل عذری، غزل سیاسی

* ۱- گروه زبان و ادبیات عربی، واحد تبریز، دانشگاه آزاد اسلامی، تبریز، ایران. Manouchehr_Nasirpour@yahoo.com

پذیرش: ۹۴/۱۲/۱۷

اعلام وصول: ۹۴/۰۹/۲۴

مقدمه

همواره سه اصطلاح غزل، نسیب و تشبیب مورد بحث علمای بزرگ زبان و ادب عربی بوده است. «ابن منظور» (۱۹۹۰: ج ۴: ۴)، «ابن سلام» (بی‌تا: ۱۲۴)، «ابن رشیق» (۱۴۲۲: ج ۲: ۶۵) و «ابوالفرج اصفهانی» (بی‌تا: ج ۸: ۱۴)، آن‌ها را به یک معنا دانسته و افرادی چون «خطیب تبریزی» و «محمد هاشم عطیه» (الحوفی، بی‌تا: ۱۰) آن را دارای معانی متفاوت دانسته‌اند. اما؛ اصطلاح غزل که دارای مفهوم عامی از میان سه اصطلاح مذکور می‌باشد، شایع شده و جامعیت پیدا کرده است. غزل: «الغزل: حدیث الفتیان و الفتیات. ابن سیده: الغزل اللهو مع النساء» (ابن منظور، ۱۹۹۰: ج ۴: ۴. الحوفی، بی‌تا: ۷): غزل سخن گفتن پسران جوان با دختران جوان است و به نظر «ابن سیده»: مشغول شدن با زنان و بازی با آن‌هاست. غزل عربی سه رکن دارد: ۱- شاعر عاشقی که زبان به سخن می‌گشاید. ۲- معشوقه‌ای که به ندای عشق گوش می‌دهد. ۳- و سخنی که در این میان بر پا شده و غزل شکل می‌گیرد. عواملی چون: دیدار، زمان و مکان آن در بین این ارکان پنهان است. (عابدین، ۱۹۹۹: ۲۸ و ۲۹)

در پاسخ این سؤال که چرا شاعر غزل می‌سراید؟ باید گفت: شاعر غزل می‌سراید تا احساس دلدادگی خود را نسبت به زنی که دلش او را برگزیده، بیان کند و احساس شگفتی خویش را از زیبایی و دلربایی محبوبه، آن گونه که او می‌بیند به دیگران منتقل کند و احساسات خویش را به تصویر کشیده و آلام و آلام خویش را بیان کند و از راز آن چه دلش را به هم ریخته و با آن درآویخته پرده بردارد. دل سرچشمه احساس بوده و غزل زبان حال آن است و شعرا با آن شوق و احساس خویش نسبت به معشوقه و آن چه از وصال، فراق، وفای به عهد، خلف وعده یا ناز و کرشمه از او دیده اند، به تصویر می‌کشند. «ابن قتیبه» هدف شعرا از غزل را چنین بیان می‌کند: «براستی تشبیب به دل‌ها نزدیک است و خوشایند؛ زیرا خداوند میان بندگانش علاقه به غزل و هم صحبتی با زنان را قرار داده است و کمتر کسی پیدا می‌شود که سهمی در آن نداشته و یا تیری به آن نزده باشد...» (ابن قتیبه، ۲۰۰۰: ۲۰) شاعر هنرمندی است که راهی جز بیان حال آشفته‌اش ندارد. این میل هنری انگیزه دیگری برای گفتن غزل است. شعر همان هنر زیباییست که به وسیله آن احساسات خویش را به تصویر می‌کشند و از شعرشان رودخانه‌ای پر آب و

رنگ، برجای مانده و غزل جویباری پر آب از این رودخانه می‌باشد. (الحوفی، بی تا: ۱۲) غزل زابیده احساس عشق و تصویر درونی سراینده می‌باشد. غزل با یکرنگی و صداقت احساس، مهر خورده و از دیگر باب‌های شعری چون: مدح، فخر، هجو و... متمایز شده است. از طرفی غزل نشان صداقت هنری به خود گرفته است و هدف آن توانایی شاعر بر بیان صادقانه احساس و زبردستی او در تصویر آن برای خوانندگان و شنوندگانش است. لذا آنان با تمام وجود در شادی و غم شاعر، شریک شده و هر کدام این را حس می‌کند که غزل تنها تعبیر و بیان عاطفه شاعر نیست بلکه نشانگر عاطفه جاودانه انسانیت است. از دیگر ارزش‌های غزل این که در طول روزگاران جاودانه مانده و در عصرهای بعد تأثیرش را می‌گذارد. (همان: ۱۳)

چون از غزل سخن به میان آید، عروس شعر به ذهن خطور می‌کند. این محبوبه است که با زیبایی جادویی و هر آن چه شوق و غم مرد را برمی‌انگیزد، باعث غزل می‌شود. در واقع هر کس غزل عربی را بررسی کند، اسامی محبوبه‌های متعددی [حقیقی و خیالی] توجه او را جلب می‌کند. «ابن رشیق» می‌گوید: «نام‌هایی هستند که به سهولت بر زبان شعرا جاری شده و در دهانشان شیرین می‌آید، چه بسا آن را به خاطر تزیین می‌آورند: لیلی، هند، سلمی، لُبْنی، اُروی، رِیا، میّه، جُمَل و نُعم و شبیه این‌ها. چه بسا شعرا اسامی زیادی در اشعار خود ذکر کنند که فقط به خاطر برقراری وزن، شیرین و جذاب ساختن نسیب است.» (ابن رشیق، ۱۴۲۲: ج ۱: ۷۱)

غزل عربی دو قسم است: ۱- غزل حسّی: غزلیست حسّی که امیال شهوانی و احساساتی عاری از عفت، اساس آن است و اوصافی دارد که تنها طرفداران ادب صریح از آن خشنود می‌شوند. لذت‌جویی از راه زور و رویارویی با خطرات از ویژگی‌های آن است که به حب جنسی زن پیوند می‌خورد و غریزه از این طریق خودکامه شده و لذت‌جویی بر نفس شاعر چیره می‌شود و برای نیل به آن تلاش می‌کند. بی‌شک لذت‌جویی، شاعر را به دلربایی‌های زن پیوند می‌دهد. پس او در به تصویر کشیدن زیبایی‌های جسم محبوبه و آن چه از عشق او در دلش رخنه کرده مبالغه می‌کند و لذت‌های جنسی را که از زنان به دست آورده‌اند به صراحت بیان کرده و به هرزگی خویش و رابطه‌اش با محبوبه‌های متعدد افتخار می‌کند. (حسنی عبدالجلیل، ۱۹۹۸: ۷۳). «امرؤ القیس»، «أعشی» و «عمر بن ابی ربیع» از بزرگان این غزل هستند. ۲- غزل عذری: غزلی

است روحانی که حرارت احساس در آن شعله‌ور گشته و اشتیاق به یک محبوبه از آن می‌تابد و احساس دل، شادی دیدار و درد جدایی را به تصویر می‌کشد و سرگرم زیبایی جسمانی محبوبه نشده، بلکه به زیبایی‌های معنوی و اخلاقی چون عفت، کم حرفی، لبخند، جادوی نگاه و حرکت ملایم محبوبه و... مشغول است. «این غزل منسوب است به قبیله «بنو عذره» که در عشق و غزل عذری مشهور شدند، «بنو عذره» یکی از چندین قبیله «قُضاعه» هستند که در شمال «حجاز» پخش شدند، بطوری که قبیله‌های آن از «مدینه» تا «شام» کشیده می‌شد.» (ضیف، ۱۹۹۹: ۱۹) شاعران متعددی چون: «جَمیل بُثینه» و «مجنون لیلی» را می‌توان از سراینده‌گان غزل عذری یاد نمود.

هدف از نگارش این مقاله بررسی عرائس شعری شعرای سه دوره ادب عربی- جاهلی، صدر اسلام و اموی - می‌باشد. بدین شکل که ضمن نگاهی کوتاه به غزل عربی در دوره‌های مذکور، عرائس شعری شعرای عرب را که بیشتر آنان در غزل سرایی شهره هستند، مورد بررسی و تحلیل قرار می‌گیرد. شیوه کار چنین است که شعر این شاعران مورد مطالعه قرار گرفت و ضمن اشاره کوتاهی به نوع غزل شعرا، عرائس شعریشان از لابلای غزل‌هایشان استخراج و تبیین شد. پژوهشی با این عنوان در ایران کار نشده است. بیشتر مطالب مرتبط با این موضوع در غالب تاریخ ادبیات‌های عربی آن جا که در خصوص غزل عربی و شاعران آن و بعضاً نوع غزل آنان و ویژگی‌های آن بحث می‌شود و یا کتاب‌هایی که به شکل تخصصی به موضوع غزل عربی پرداخته‌اند، یا در مقدمه دیوان اشعار شاعران یا پایان‌نامه‌هایی که در سیر تحول غزل عربی کار شده، جای گرفته که به خوبی از آن‌ها استفاده شده است.

کتاب «الغزل فی الشعر العربی» نوشته «نزار عابدین» مفیدترین اثر در این حوزه می‌باشد که نویسنده ضمن تبیین غزل عربی از آغاز تا دوره معاصر به معرفی شاعران غزل و تبیین غزلیات مشهور آن‌ها و بعضی از محبوبه‌های آنان می‌پردازد. یا کتاب «الغزل فی العصر الجاهلی» نوشته «احمد محمد حوفی» که به بررسی غزل عربی در عصر پیش از اسلام می‌پردازد. این کتاب پیدایش غزل عربی و انواع آن، ویژگی‌ها و شاعران آن را بررسی می‌کند. از مطالب این کتاب بیشتر به عنوان مبانی نظری در نگارش این مقاله استفاده شده است. همچنین رساله‌ای تحت

عنوان «سیر تحوّل غزل عربی از آغاز تا پایان قرن سوم هجری» توسط «عنایت اله فاتحی نژاد» در سال ۱۳۷۵ در دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران کار شده است. از بین پژوهش‌های موجود تنها کتاب «الغزل فی الشعر العربی» است که روش و مطالب آن شباهت‌هایی با مقاله حاضر دارد، اما با توجّه به گستردگی بحث در این کتاب که تمامی دوره‌های ادب عربی را در برمی‌گیرد، مؤلف آن فرصت پرداختن به تمام زوایای بحث را پیدا نکرده است. در مقاله حاضر نگارنده، این بحث را به خوبی توسعه داده و تمامی جوانب آن مورد مطالعه قرار گرفته و تبیین شده است.

عرائس غزل جاهلی

در کلّ غزل جاهلی وصف حسّی زیبایی‌های ظاهری محبوبه است. وصف زیبایی‌های اخلاقی و احساسات عفیف در مرتبه نهایی قرار می‌گیرد. شاعر جاهلی در کنار تصویر خارجی زن می‌ایستد، تصویری که احساسات جنسی و مخفی‌گاه‌های عشق و زیبایی را تحریک می‌نماید و کمتر دیده می‌شود شاعر به معنای روحی عمیق پردازد. غزلی که نزد «امرء القیس» و «اعشی» می‌بینیم. «مسلماً زن آزاد در نظر جاهلیان خوار نبود بلکه حرمت و منزلت خود را داشت و الهام دهنده و زینت بخش قصیده شعراست» (ضیف، ۱۳۶۴: ۲۰۸). به تحقیق گروهی از شعرا از قصّه عشق خود و آن چه عاشق از جام حرمان و هجران به سرکشیده پرده برمی‌دارند، این معنا را نزد «عتره بن شداد» در قالب غزلی صادقانه و عفیف می‌یابیم که ارزش‌های اخلاقی جاهلی چون: نجابت، مروّت و شرافت را در برمی‌گیرد. بیشتر غزل این دوره به صورت مقدمه‌های کوتاه و بلند قصاید جاهلی با اغراض گوناگون می‌باشد. مضمون این گرایش سخن از جدایی معشوق، همین طور ایستادن بر اطلال و دمن محبوبه و وصف آثار بر جای مانده منزلگاه معشوق، گریه بر آن و دعوت از دوستان و همسفران بر درنگ بر این اطلال می‌باشد. در ادامه به خاطرۀ کوچ و توصیف آن بازگشته، سفر قبیله محبوبه را از مکانی دیگر لحظه به لحظه دنبال می‌کند و آن چه این کوچ در دل محبوبه از رنج و غم و تنهایی بر جای گذاشته به تصویر می‌کشد. زیبایی این مقدمه‌ها در این است که مربوط به زمان خود نبوده و بلکه مردم هر زمان و مکان در آن شریک

می‌شوند، زیرا آن از ژرف‌ترین احساسات فردی و صادقانه‌ترین احساس عشق و وفانشات گرفته و از دیروز، امروز، شگفت و پیروزی خبر می‌دهد و احساس، جوهره اصلی را تشکیل می‌دهد و تنها برای زینت و تکمیل قصیده نیست، بلکه آن - گریستن بر خرابه‌ها - قبل از هر چیز پیوند انسان را با مهم‌ترین چیزها یعنی سرزمین و زندگی منعکس می‌کند.

«امرءالقیس»؛ ابتدا به تبیین عرائس شعری این شاعر می‌پردازیم، زیرا بزرگان ادب بر پیشتازی او در بسیاری از فنون شعری بر دیگران اذعان نموده‌اند. «ابن قتیبه» او را اشعر شعرای زمان خود می‌داند. (۲۰۰۰: ۴۱)، «ابن سلّام» او را بین شعرای هم رده‌اش بهترین تشبیه آفرین دانسته است. (بی تا: ۱۷). قدما این مسأله را که «امرءالقیس» در یک عبارت می‌ایستد و می‌ایستاند، می‌گرید و می‌گریاند و از منزلگاه محبوبه یاد می‌کند از بدعت‌گری‌های فردی او دانسته‌اند. پس شاعر یارانش را تصوّر می‌کند که سعی دارند او را آرام نمایند، ولی او غرق‌گریه و خاطرهایست، آنگاه با یک انتقال سریع به وصف ماجراهای عاشقانه با زنان محبوبه می‌پردازد، گویا می‌خواهد معشوقه را برانگیزد و به رشک آورد. سپس به ستایش دلربایی‌های جسمانی و زیب و زیور محبوبه مشغول گشته و خود را شیفته می‌کند و دل را به بازی می‌گیرد. این گونه قصّه پردازی و ماجرا جویی‌های عاشقانه یک روش قدیمی است که «امرءالقیس» آغاز و «اعشی» تکمیل کرد، تا در عصر اموی امثال «عمر بن ابی ربیع» به آن پیوستند. غزل و حب، انعکاس وسیعی در شعر «امرءالقیس» دارد. او در بیشتر غزلیاتش تصویری گویا از زنان زیبا و دخترکان جوان رویاهای شیرینش به نمایش می‌گذارد. گویند او نخستین شاعری است که دلداده و عاشق زنان گردیده، طوری که دیوانه عشق به زنان است و بر زیبایی‌های محبوبه‌اش می‌افزاید. اندام‌ها، رنگ و خطوط رخسار و ویژگی‌های او را مطابق خواسته‌های عرب جاهلی به تصویر می‌کشد. (آل طعمه، ۱۹۹۹: ۲۶). آن چه برای ما مهم است وجود اسامی متعدّد زنان محبوبه در شعر اوست. چون: «فاطمه (عنیزه)، أمّ جُنْدَب، أمّ الحُوَیْرث، أمّ الرّبّاب، سلیمی، لیلی، أسماء، ماویه و...». وجود این اسامی دلیلی است بر عشق بی‌بند و بار و انتقال عشق او از یکی به دیگری. شاهد ما بیتی است که شاعر درباره محبوبه‌اش «أسما» گفته:

أَسْمَاءُ أَمْسَىٰ وَذُهَا قَدْ تَغَيَّرًا سَتُبَدِّلُ إِنْ أَبَدَلْتِ بِالْوَدِّ آخِرًا
(عاصی، ۱۹۹۴: ۴۷)

ترجمه: آیا «اسما» دوستی اش تغییر کرده است؟ اگر دوستی [مرا] با دیگری عوض کرده ای، من هم به زودی [آن را با دیگری] عوض می کنم.
در این میان عشق او به «فاطمه» یا «عنیزه»، دختر عمویش مشهور گردیده و آن ماجرا در مشهورترین معلقات آمده است:

قَفَا نَبِكِ مِنْ ذِكْرِي حَيِّبٍ وَ مَنْزِلِ بِسِقْطِ اللَّوَىٰ بَيْنَ الدَّخُولِ فَحَوْلِ
(همان: ۹)

ترجمه: دوستان اندکی درنگ کنید تا به یاد یار و جایگاه او در ریگزاران میان «دخول»، «حومل»، «توضیح» و «مقراة» بگیریم.

و آن ماجرای مشهور روز «دائرة جُلْجُل» شاعر با «فاطمه» که در این باره می گوید:

أَلَا رَبِّ يَوْمٍ لَكَ مِنْهُنَّ صَالِحٍ وَلَا سَيِّمًا يَوْمٍ بِدَائِرَةِ جُلْجُلِ
(همان)

ترجمه: چه بسا روزی خوش که در کنار ایشان سپری کردی بویژه روزی که تو را به [چشمه] «دائرة جلجل» گذر افتاد.

واضح است که «فاطمه» روی خوش نشان نمی داده و رخ برمی تافته است:

أَفَاطِمَ مَهْلًا بَعْضَ هَذَا التَّدَلُّلِ وَإِنْ كُنْتَ قَدْ أَرَمَعْتَ صَرْمِي فَأَجْمِلِي
(همان)

ترجمه: «فاطمه!» ناز کم کن و اگر سر جدایی داری راه مهربانی پیش گیر.

«هر» دیگر محبوبه شعری «امرؤالقیس» است که در توصیف او چنین گفته است:

وَأَفَلَتَ مِنْهَا ابْنُ عَمْرٍ وَحُجْرٌ وَ هِرٌّ تَصِيدُ قُلُوبَ الرَّجَالِ
رَمْتَنِي بِسَنَمِ أَصَابِ الْفُؤَادِ غَدَاةَ الرَّحِيلِ فَلَمْ أَنْتَصِرْ
بُرْهَرَهُ رُودَةٌ رَخَصَةٌ كَخُرُوبِئِهِ الْبَانَةِ الْمُنْفَطِرِ
(همان: ۵۸)

ترجمه: «هر» دل‌های مردان را شکار می‌کند و حجر بن عمر (پدر امرؤالقیس) از عشق او رهایی یافت. سحرگاه جدایی تیری بر من انداخت که بر قلبم نشست و بر من غالب آمد. او [معشوقه ایست] نرمین، جوان و نازپرورده و لطیف [و سیمین چون قامت رعنا] شاخه درخت بان سبز [پر از برگ].

در کل «امرؤالقیس» پیشاهنگ این گونه غزل بی پرده است و شاعران بعدی دنباله رو آن بودند، هرچند در هرزگی و بی پردگی به پای او نرسیدند.

«اعشی»

دیگر شاعر غزل جاهلی است. «ابن سلام» او را در نخستین طبقه شعرای جاهلی آورده و از شعرای بی پرده شمرده است. (بی تا: ۱۴) «اعشی برخلاف شعرای جاهلی بر آثار دیار محبوبه نمی ایستد بلکه خود معشوقه مورد معاشقه و مغالزه اوست» (ضیف، ۱۳۷۷: ۳۴۰) «اعشی» به وصف جسمانی معشوقه و احساسات خویش می پردازد و به همان روش قصه پردازانه «امرؤالقیس» از ماجراهای خود و خطر کردنش در راه یافتن به نزد محبوبه شوهردار سخن می‌راند. با توجه به سبک او در تغزل، محبوبه‌های فراوانی در غزلیات او ذکر می‌شود. بیشترین غزل‌هایش درباره سه محبوبه با نام‌های «هریره، قتیله و جُبیره» می‌باشد. (همان: ۱۸۵) «هریره» مطربه‌ای معروف است که از دیگر بلاد به جزیره‌العرب راه یافت. (همان: ۱۸۵) «اعشی» نام او را در معلقه چنین آورده است:

وَدَعَّ هُرَيْرَةَ إِنَّ الرُّكْبَ مُرْتَجِلٌ وَ هَلْ تُطِيقُ وَدَاعاً أَيُّهَا الرَّجُلُ

(سلیمان، بی تا: ۱۴۸)

ترجمه: «هریره» را بدرود که کاروان براه است، اما ای مرد! تاب و توان وداع کردن داری؟ پس از این بیت که لطافت و شیدایی خاصی در آن محسوس است، در بیت معروفی به توصیف زیبایی‌های او می‌پردازد:

غَرَاءُ فَرَعَاءُ مَصْقُولٌ عَوَارِضُهَا تَمْشِي الْهُوَيْنَا كَمَا يَمْشِي الْوَجِيُّ الْوَحِلُ

(همان: ۱۴۹)

ترجمه: [معشوقه ای] سیمین، با گیسوان بلند و فروافتاده و دندان‌های پیشین صاف، که به آرامی گام برمی‌دارد؛ همانند [ستوری که] سمش ساییده و درگل و لای مانده. منتقدان قدیمی بیت بالا را بهترین بیت غزلی دوره جاهلی به شمار آورده‌اند. یا این بیت که به وصف زیبایی‌های «هریره» می‌پردازد:

مُبْتَلَّةٌ هَيْفَاءُ رَوْدٌ شَبَابُهَا لَهَا مُقَلَّتَا رَنِّمٍ وَأَسْوَدٌ فَاحِمٌ
(همان: ۱۸۱)

ترجمه: [معشوقه ایست] زیبا و تام الخلقه، شکم خرد و نرمین، دو چشم سیاه همانند آهوی سفید دارد.

«عنتره»

بی اغراق بزرگ‌ترین پهلوان و تک سوار عاشق پیشه عرب که نامش در خاطره‌ها مانده «عنتره» است که پدرش «شداد» از اشراف «عبس» و مادرش «زبیه» کنیزی حبشی بود. «عنتره» از مادر، سیاه چردگی را به ارث برد. (ضیف، ۱۳۷۷: ۳۴۸) کنیز زادگی و سیاه چردگی موجب تحقیر و عذاب او شد. اما درد دلدادگی به «عبله» دختر عمویش نیز به دردهای او افزوده شد. «عبله» بخاطر عوامل مذکور از او گریزان شد و به او جواب رد داد. «عنتره در طول زندگی خویش به نغمه عشق و حرمان مترنم بود، سروده‌هایی لبریز از نومییدی و اندوه.» (همان: ۳۴۹) «عنتره» روزهای خود را در راه خشنود کردن «عبله» به سر می‌برد و به ذکر شجاعت، فصاحت و کرم اخلاق که پرده‌ای بر سیاهی رنگ و نقص نسبش می‌کشید، می‌پرداخت و در جلب «عبله» می‌کوشید: (فاخوری، ۱۳۷۸: ۱۳۷)

وَلَكِنْ سَأَلَتْ بِذَاكَ عَبْلَةً حُبْرَتَ أَنْ لَا أُرِيدُ مِنَ النِّسَاءِ سِوَاهَا
(عنتره بن شداد، ۱۹۹۷: ۷۵)

ترجمه: اگر عبله از آن (دلدادگی من) پرس و جو کند، با خبر شود که همانا من از زنان جز او نمی‌خواهم.

در واقع «عبله» عروس غزل «عنتره» و مالک دل اوست. خواسته های پرمخاطره او را اجابت کرده و از آنچه او را ناخوش آید دوری می‌گزیند تا خشنودی معشوق را بدست آورد:

وَأَجِيبَهَا إِذَا دَعَتْ لِعَظِيمَةٍ وَأَعِينَهَا وَ أَكْفُ عَمَّا سَأَلَهَا

(همان: ۷۵)

ترجمه: اگر مرا دعوت به امری خطیر کند، او را اجابت می‌کنم و یاری می‌رسانم و از آنچه ناراحتش کند، دست می‌کشم.

«عنتره» احساسات خویش را بسیار لطیف و ساده بیان می‌کند. چرا که عذاب و ذلت، با روح شاعر سرشته و آن را پالایش نموده که چنین ساده و زلال گشته و از هر تحلیل عمیق به دور است. (فاخوری، ۱۳۷۸: ۱۳۴) همین جاست که در عشق خویش به «عبله» می‌گوید:

وَقَدْ أَبْعَدُونِي عَنْ حَبِيبِ أَجْبَةٍ فَأَصْبَحْتُ فِي قَفْرِ عَنِ الْإِنْسِ نَازِحِ
أَعَاتِبُ دَهْرًا لَا يَلِينُ لِنَاصِحِ وَأَخْفَى الْجَوَى فِي الْقَلْبِ وَالذَّمْعُ فَاضِحِي

(عنتره بن شداد، ۱۹۹۷: ۴۰)

ترجمه: براستی مرا از معشوقی که دوستش می‌دارم دور کردند و من در سرزمینی بایر و دور از انسان‌ها شدم. روزگاری را ملامت می‌کنم که به حرف نصیحت‌گر توجهی نمی‌کند، و غم [عشق و جدایی] در دل پنهان می‌سازم و اشک رسوایم می‌کند.

برای آشنایی بیشتر به ابیات زیر بنگریم که چگونه در میدان نبرد نام محبوبه را تکرار می‌کند:

وَالْخَيْلُ تَعْلَمُ وَالْفَوَارِسُ أُنِّي شَيْخُ الْحُرُوبِ وَ كَهْلَهَا وَ فَتَاهَا
يَا عَبْلُ كَمْ مِنْ فَارِسٍ خَلَيْتُهُ فِي وَسْطِ رَائِيَةِ يَعْدُ حَصَاهَا
يَا عَبْلُ كَمْ مِنْ حُرَّةٍ خَلَيْتَهَا تَبْكِي وَ تَنْعِي بَعْلَهَا وَ أَخَاهَا

(همان: ۱۳۴)

ترجمه: اسب سواران و دلاوران از پیر و جوان می‌دانند که من رهبر نبردها هستم. ای «عبله» چه بسیار جنگ آور دلاوری که در میان بیابان تنها رهایش کردم که شن‌های آنجا را می‌شمارد. ای «عبله» چه بسیار زن آزاده‌ای را رها کردم که بر جنازه شوهر و برادرش می‌گریست.

«عبدالله بن عجلان»

وی دیگر شاعر عاشق پیشه جاهلی است که بخاطر دلدادگی اش به «هند بنت کعب بن عمر بن لیث نهدی» نامش در کنار شعرای غزل سرای دیگر به چشم می‌خورد. (ابن قتیبه، ۲۰۰۰: ۴۲۹. عابدین، ۱۹۹۹: ۴۲) شاعر پهلوان که عشق او را از پا انداخته است:

لَقَدْ كُنْتُ ذَا بَأْسٍ شَدِيدٍ وَهَمَّةٍ إِذَا شِئْتُ لَمَسًا لِلثَّرِيَّا لَمَسْتُهَا
أَتَتْنِي سِهَامٌ مِّنْ لِحَاطٍ فَأَرْشَقَتْ بِقَلْبِي وَكَوَأَسْتَطِيعُ رَدًّا رَدَدْتُهَا
(الأنطaki، ۱۳۰۵: ۷۶)

ترجمه: براستی من [شخصی] دلاور و با اراده بودم، اگر می‌خواستم دستم [در آسمان] به ثریا برسد می‌کردم. تیرهایی از نگاه‌هایی سویم آمد و بر قلبم نشست و نتوانستم آن‌ها را از خودم دور کنم.

«عبدالله» و «هند» با هم ازدواج کردند و پس از گذشت هشت سال صاحب فرزند نشدند، پدر «عبدالله» او را با نیرنگ مجبور به جدایی از «هند» کرد. شاعر ضمن پشیمانی از طلاق «هند» به وصف زیبایی‌های ظاهری و اخلاق نیکوی او می‌پردازد:

طَلَّفْتُ هِنْدًا طَائِعًا فَنَدِمْتُ بَعْدَ فِرَاقِهَا
خَوْدٌ رَدَّاحٌ طَفْلَةٌ مَّا الْفُحْشُ مِنْ أَخْلَاقِهَا

(اصفهانی، بی‌تا: ۲۳۸/۲۲. الأنطaki، ۱۳۰۵: ۷۷)

ترجمه: اطاعت کنان [از پدر] «هند» را طلاق دادم و پس از جدایی او پشیمان شدم. او زن جوان زیبا و نیکو قامت، فربه، نرم و باریک است که گفتار بد از اخلاق او نیست.

«هند» پس از طلاق با مردی از «بنی عامر» ازدواج کرد. بعد این جدایی بر شدت دلدادگی «عبدالله» افزود و بیمار شد تا از دنیا رفت. (الأنطaki، ۱۳۰۵: ۷۷)، از ابیات لطیف «عبدالله» که نشانگر عشق آسمانی آتشین اوست، این ابیات است:

أَلَا يَا ظَبِيَّةَ الْبَلَدِ بَرَانِي طُولُ ذَا الْكَمَدِ
فَرْدِي يَا مُعَدَّبَتِي فُوَادِي أَوْ خُدِي جَسَدِي

(اصفهانی، بی‌تا: ۲۴۵/۲۲)

ترجمه: هان! ای آهوی جوان آبادی! درازی این اندوه تنم را آب کرد. پس ای شکنجه گر من! قلبم را به من برگردان یا جسمم بگیر.

عرائس غزل دوره صدر اسلام: بخاطر فاصله زمانی نزدیک این دوره به عصر جاهلی غزل این دوره از لحاظ ظاهری و محتوایی تفاوت چندانی با غزل دوره قبل ندارد و مضامین دوره جاهلی تکرار می شوند.

«کعب بن زهیر»:

«کعب» در قصیده «بانت سعاد» چنین می گوید:

بانت سعاد فقلبی الیوم متبول
متیم إثرها لم یفد مکبول

(ابن زهیر، بی تا: ۱۹)

ترجمه: «سعاد» [از من] دور شد و امروز دلم دیوانه [عشق] اوست، او اسیر عشق اوست و فدیة داده نشده است.

سپس در توصیف محبوبه خیالی خود «سعاد» می گوید:

و ما سعاد غداة البین إذ رحلوا
إلا أغن غصیض الطرف مکحول

(همان: ۴۷)

ترجمه: و «سعاد» در بامداد روز جدایی چون کوچ کردند آهویی را ماند که چشمان سرمه سایش را به به زمین دوخته و آهسته از بینی صدا کند.

باید پذیرفت «کعب» شاعر عاشق پیشه نیست و غزل او تقلیدی و احساساتش ساختگی است. او در دو عصر متفاوت زندگی کرده ولی سنت های پیشین را یکباره کنار نهاده، بلکه مصمم در ادامه دادن آنهاست. به این ابیات که درباره محبوبه اش «أم شداد» سروده بنگریم:

أمن أم شداد رؤم المنازل
توهمتها من بعد ساف و ابل

أری أم شداد بها شبه ظیبه
تطیف بمکحول المدامع خاذل

(همان: ۶۷)

ترجمه: آیا نشان‌هایی از منزلگاه‌های «أم شداد» بر جای مانده که پس از باد و باران فرساینده آن را به خاطر آوردم؟ او را در آنجا می‌بینم چون آهوی جوانی دور آهو بچه‌اش که سرمه به چشم کشیده و از گله عقب مانده می‌گردد.

اگر تغزل‌های عقیف او در آغاز چند قصیده مشهور نبود، سخنی از غزل او بر زبان نمی‌آمد. لذا محبوه‌های او تنها بر اساس پیروی از سنت جاهلی بوده نه چیز دیگر.

«حسان بن ثابت»:

غزل این شاعر بزرگ در مقایسه با سایر فنون شعریش اندک می‌باشد. از طرفی مستقل نبوده و با سایر اغراض درآمیخته است و آمیزه‌ای از درنگ بر منزلگاه متروک محبوه، توصیف حسّی او و شراب کهنه سرخ است که با تقلید از شیوه گذشتگان به تصویر می‌کشد. محبوه‌های او «شعّاء» و «عمره» همسران او و زنان دیگر چون: «لمیس» و «زینب» هستند، که «شعّاء» ابیات بیشتری را به خود اختصاص داده است. نام او در قصیده مشهورش در مدح پیامبر (ص) چنین آمده است:

عَفَتْ ذَاتُ الْأَصَابِعِ فَالْجَوَاءُ	إِلَى عَذْرَاءَ مَنْزِلِهَا خَلَاءُ
فَدَعِ هَذَا وَ لَكِنْ مَنْ لَطِيفٍ	يُؤرِّقُنِي إِذَا ذَهَبَ الْعِشَاءُ
لِشَعَّاءَ الَّتِي قَدْ تَيَمَّمَتْهُ	فَلَيْسَ لِقَلْبِهِ مِنْهَا شِفَاءُ

(الکعمی، ۲۰۰۳: ۱۰)

ترجمه: نشانه‌های سرزمین‌های «ذات الاصابع»، «جواء» از بین رفت و تا «عذراء» منزلگاه‌هایش خالیست. این‌ها را رها کن [به من بگو] اما کیست مرا از [دست] خیالی که مانع از خواب من می‌شود چون زمان خواب سپری شد، ضمانت کند. [خیالی که] از آن «شعّاء» است، که او را گرفتار عشقش کرده است و برای دلش از عشق او رهایی نیست.

در ادامه محبوه را به شراب تشبیه کرده، می‌گوید:

كَأَنَّ سَبِيئَةً مِنْ يَتِّتِ رَأْسِ	يَكُونُ مِزَاجَهَا عَسَلٌ وَمَاءُ
---------------------------------------	-----------------------------------

(همان)

ترجمه: گویی شراب ناب روستای «بیت رأس» [سرزمین «اردن»] است که با غسل و آب خنک درآمیخته است.

«حسان» در مطلع قصیده‌ای که آنرا روز فتح «مکه» سروده، در وصف اندوه و دلدادگی‌اش به «شعنا» و زیبایی‌های او چنین می‌گوید:

زَادَتْ هُمُومٌ فَمَاءَ الْعَيْنِ يَنْحَدِرُ سَحًّا إِذَا أُغْرَقَتْهُ عَبْرَةٌ دَرَرُ
وَجَدًا بِشَعْنَاءَ إِذَا شَعْنَاءُ بَهَكْنَةُ هَيْفَاءَ لَا دَنْسٌ فِيهَا وَلَا خَوْرُ
(همان: ۹۸)

ترجمه: غم‌ها روی هم افزود و اشک چشم پیاپی سرازیر می‌شود، تا اشک، چشمم را غرق کرد. بخاطر دلدادگی به «شعنا»، آنگاه که «شعنا» زنی جوان و خوشبو، رعنا و شکم خرد و اصیل و قوی (نه عیبی در نسب دارد و نه ضعفی در جسم).

«حمید بن ثور هلالی»

در ادامه غزل اسلامی به «حمید» می‌رسیم، شاعری که غزل جایگاه گسترده‌ای در دیوان او دارد. این امر و ارزش آن سبب شده تا مورخین ادب عربی او را در زمره شعرای غزل جای دهند. در واقع «حمید» یک شاعر عاشق مسلمان است، که عشق او از مرز عفت و تعهد نگذشته و تعبیر لطیف و تجربه هنری و وجدانی زیبایی از خود به نمایش می‌گذارد. او با هر دو مدرسه غزل حسّی و غزل عذری همگام بوده ولی متأثر از منطق و روح اسلامی به سمت غزل عفیف متمایل تر است. (ابن ثور الهلالی، ۲۰۰۲: ۱۲۷ و ۱۲۸)، او در صداقت عشق خویش به محبوبه اش «جمل» می‌گوید:

لَوْ أَنَّ لِي الدُّنْيَا وَمَا عُدِلَتْ بِهِ وَ جُمْلٌ لِعَیْرِي مَا أَرَدْتُ سِوَى جُمْلٍ
(همان: ۱۸۷)

ترجمه: اگر دنیا و معادل آن مال من بود و «جمل» برای دیگری، من جز او نخواهم.

در جای دیگر قصیده خود را چنین با درنگ بر اطلال دیار محبوبه آغاز می‌کند:

عَلَى طَلْقِي جُمْلٍ وَقَفْتَ ابْنَ عَامِرٍ وَقَدْ تُعْدِي وَالْمَزَارُ قَرِيبٌ
(همان: ۹)

ترجمه: ای «ابن عامر»! بر ویرانه‌های منزلگاه «جمل» ایستادی، براستی که بر تو ستم می‌شود در حالی که دیدار نزدیک است.

همین طور درباره‌ی دیگر محبوبه‌اش «لیلی» که به فراوانی از او یاد می‌کند، می‌گوید:

أَلَا مَا لِعَيْنِي لَا أَبَا لِأَيُّكُمْ مَا إِذَا ذُكِرَتْ لَيْلَى تُرِبُّ فَتَدْمَعُ

(همان: ۱۴۰)

ترجمه: هان! ای پدر آمرزیده! چشمانم را چه شده است که چون از «لیلی» سخن در میان آید مدام می‌گیرند و اشکشان بند نمی‌آید.

او بارزترین قصیده‌اش را به یاد «لیلی» و وصف زیبایی‌های او سروده است. او «لیلی» را با کنیه‌هایی مانند: «أمّ سالم»، «أمّ طارق» و «أمّ ولید» خطاب می‌کند:

سَلَا الرَّبْعَ أُنِّي يَمَمْتَ أُمُّ سَالِمٍ وَهَلْ عَادَةُ لِلرَّبْعِ أَنْ يَتَكَلَّمَا

(همان: ۲۱۶)

ترجمه: از منزلگاه پیرسید ام سالم قصد کجا کرد، آیا خانه عادت به سخن گفتن دارد!؟

نکته برجسته در تغزلات «حمید» وجود رمزگرایی است که شاعر درخت «سرحه» را نمادی از محبوبه نشان می‌دهد، این نوع نمادگرایی که ریشه در شعر جاهلی دارد، گرایشی است که به اوضاع عمومی جامعه عرب و اوضاع اسلامی مربوط می‌گردد، گویا خلیفه وقت، «عمر» شعرا را از تغزل به زنان منع کرده بود. «حمید» نیز با این نماد از معشوق یاد می‌کند:

وَمَا لِي مِنْ ذَنْبٍ إِلَيْهِمْ عَلِمْتُهُ سِوَى أَنِّي قَدْ قُلْتُ يَا سَرْحَةُ اسْلِمِي

(همان: ۲۱۱)

ترجمه: من تا جایی که می‌دانم نزد آنان مرتکب هیچ گناهی نشده‌ام، مگر گفته‌ام ای «سرحه» سرت به سلامت باد!

«عبدالله بن علقمه»

شاعر گمنامی که عشق «حبیشه» او را از پای در آورد. آمده که «عبدالله» در نبردی اسیر شد، چون زمان مرگ فرا رسید حال زار خود را چنین به تصویر کشید:

إِنْ يَفْتُلُونِي يَا حُبَيْشُ فَلَمْ يَدَعِ هَوَاكِ لَهُمْ مِنْ سِوَى غَلَّةِ الصَّدْرِ
وَأَنْتِ الَّتِي أَخْلَيْتِ لَحْمِي مِنْ دَمِي وَعَظْمِي وَأَسْبَلْتِ الدَّمُوعَ عَلَى نَخْرِي

(اصفهانی، بی تا: ج ۷: ۳۰۳. الأنطاکی، ۱۳۰۵: ۸۱)

ترجمه: ای «حبیشه»! اگر [دشمنان] جانم بستانند نمی‌دانند که عشق تو جز سینه‌ای سوزان برایشان باقی نگذاشته است. تویی که گوشت از خون و استخوانم تهی کردی و اشکم بر سینه‌ام فرو ریختی.

عرائس غزل اموی

غزل این دوره در شکل، موسیقی و اسلوب تفاوت چندانی با ادوار قبل ندارد. ولی از لحاظ معنایی متفاوت است. زیرا شعرا جز تعداد اندکی چون «أخطل»، «جریر» و «فرزدق» علاقه‌ای به وصف خرابه‌های منزل محبوبه و گریه بر آن‌ها نداشتند. پس غزل بازتاب عواطف عشقی شد که جامعه جدید الهام‌گر آن بود. جامعه‌ای که زن عربی به اندکی آزادی دست یافته بود و با مردان به گفتگو می‌نشست. این دوره به خاطر شرایط مکانی و زمانی باعث رشد و شکوفایی در غزل گردید و غزل توانست از مقدمه قصیده جدا شده و به استقلال برسد. لذا غزلیات این دوره پر است از زنان معشوقه که شعرا از آنان نام برده‌اند.

«عمر بن ابی ربیع»

«بی‌شک» «عمر» بزرگ‌ترین غزل‌سرای تمام دوره‌ها می‌باشد. او به خاطر داشتن ویژگی‌هایی چون: داستان پردازی عاشقانه، تغزل به خود و تصویرگری شخصیت زن معاصر خود و وصف زیبایی‌های ظاهری متمایز شد. «عابدین، ۱۹۹۹: ۱۱۵» بنابر این دیوانش پر است از محبوبه‌های گوناگون. «هند بنت الحارث المریه» که نامش بیش از دیگر محبوبه‌ها به چشم می‌خورد. (اصفهانی، بی تا: ج ۱: ۱۹۶) این ابیات را درباره عجز خود در مقابل «هند» می‌گوید:

تِلْكَ هِنْدٌ تَصُدُّ لِلْهَجْرِ صَدًّا أَدْلَالٌ أَمْ هَجْرٌ هِنْدٌ أَجْدًا
أَوْ لَتَنَكِي بِهِ كُلُّوْمَ فُوَادِي أَمْ أَرَادَتْ قَتْلِي ضِرَارًا وَعَمْدًا

(مهنّا، ۱۹۹۲: ۹۸)

ترجمه: آن «هند» است که میل شدیدی به جدایی می‌کند، [نمی دانم] آیا ناز و کرشمه اوست یا جدایی‌اش نزدیک است. یا با این کار می‌خواهد زخم دلم را خراشیده و تازه کند یا قتل مرا اراده نموده از روی خسارت و عمد.

یا درباره دیگر محبوبه‌اش «نعم» زنی قرشی از قبیله «بنی جُمح» چنین می‌گوید:

طَالَ لَيْلِي وَاعْتَادَتِي الْيَوْمَ سَقْمٌ وَأَصَابَتْ مَقَاتِلَ الْقَلْبِ نُعْمٌ

(همان: ۳۵۴)

ترجمه: شبم طولانی شد و امروز بیماری به سراغم آمد و «نعم» قلبم را از پای درآورد. «ابن ربیع» شاعر اندیشه و خیال نیست بلکه شاعر خاطرات و قصه‌هاست. البته ما با داستان‌های تحلیلی و عمیق روبرو نیستیم بلکه یک سری گفتگوهای داستانی میان شاعر و معشوقه‌اش است که اشیاء و مظاهر بیرونی آن‌ها را به طور سطحی بررسی می‌کند و مشکلات درونی را به صورت ریشه‌ای مورد توجه قرار نمی‌دهد. (الفاخوری، الموجز، ۱۹۹۱: ج ۱: ۵۱۶) جالب است که غزل او جای نامه‌هایش را می‌گیرد؛ بنابر این گاهی غزل او نامه‌ای است که داستان‌ها، گفتگوها و شکوه‌های میان او و محبوبه را در بر می‌گیرد، شاید نخستین شاعری باشد که شعرش را در این زمینه بکار برده است. مانند:

كَتَبْتُ إِلَيْكَ مِنْ بَلَدِي كَتَبْتُ أَبَ مُوَكَّلِهِ كَمِدِ
كَتَبْتُ وَأَكْفِ الْعَيْنِي نِ بِالْحَسْرَاتِ مُنْفَرِدِ
يُورِقُّهُ لَهَيْبِ الشُّو قِ بَيْنِ السَّخْرِ وَالْكَبِدِ؟
فِيْمَسِّكَ قَلْبَهُ يَبِدِ وَ يَمْسَحُ عَيْنَهُ يَبِدِ

(مهنا، ۱۹۹۲: ۱۱۲)

ترجمه: از وطنم [شعری] برایت نوشتم، نوشته عاشق سرگشته غمگین. محزون و تنها که با حسرت فراوان اشک فرو می‌ریزد. آتش شوقی جگر سوز مانع خواب او می‌شود. با یک دست قلبش را می‌فشارد و با دست دیگر اشک از دیده می‌زداید.

«جمیل بن عبدالله بن معمر»

بدون شک استقلال غزل «عذری» مدیون «جمیل» شاعر فصیح و پیش تاخته قبیله «بنو عذره» می باشد که بخاطر دلباختگی اش به «بُئینه بنت حَبَّأ بن تَعَلبه» به «جمیل بئینه» شهرت یافت، چون: «مجنون لیلی»، «قیس لُبنی»، «عروه غفراء» و... بیشتر اشعار «جمیل» در تغزل به معشوقه اش «بئینه» می باشد، محبوبه ای که تمام هستی اوست. عشقی صادقانه و کشنده که بر تمام خواسته های جمیل از زندگی سایه انداخته است، در واقع «جمیل» زندگی بدون بئینه را نمی شناسد. (الجبیلی، ۲۰۰۵: ۳۹۰) چون این بیت:

فَمَا أَنَا فِي طُولِ الْحَيَاةِ بِرَأْغِبٍ إِذَا قِيلَ قَدْ سُوِيََ عَلَيْهَا صَفِيحُهَا

(جمیل بئینه، ۲۰۰۰: ۵۱)

ترجمه: من مایل به طولانی شدن زندگی [ام] نیستم، چون گفته شود سنگ قبر بر روی او هموار شد (بمیرد).

غزل «جمیل» غزل احساس لطیف و صادقانه به محبوبه است. معلوم است عشق عذری به یگانه بودن عشق و معشوق ایمان دارد. شاعر عذری هرگز نمی پذیرد که عشق دیگری به دلش وارد شده و زلالی و یگانگی احساس او را کدر کند. جالب است که «جمیل» هیچ تمایلی برای پیوستن دائمی به محبوبه اش ندارد، حتی شرعی؟! زیرا این پیوند، عشق او را تباه و آتش آن را سرد می کند، به همین خاطر از دوری محبوبه داد می زند تا خود را همنشین رنج و مرگ تدریجی معرفی کند و می خواهد دلباختگی خود را به محبوبه کتمان کند تا ذره ای از آن تباه نگردد و سخن خبرچین کینه توز آن را تباه نسازد. (الجبیلی، ۲۰۰۵: ۳۹۲):

إِرْحَمِينِي فَقَدْ بَلَيْتُ فَحَسْبِي بَعْضُ ذَا الدَّاءِ يَا بُئِينَةُ حَسْبِي
لَأَمْنِي فِيكَ يَا بُئِينَةُ صَحْبِي لَا تَلُومُوا قَدْ أَفْرَحَ الْحُبُّ قَلْبِي

(جمیل بئینه، ۲۰۰۴: ۳۶)

ترجمه: بر من رحم کن، برآستی نابود شدم، ای بئینه! قسمتی از این درد مرا بس است. ای بئینه! دوستانم مرا در عشق تو سرزنش کردند، [به آنان گفتم] مرا ملامت نکنید، بدرستی عشق [به تو] قلب مرا مجروح کرده است.

«جمیل» در ابیاتی معشوقه را به جنگ آوری بی سلاح که بر هم آوردش پیروز می‌شود تشبیه کرده و به توصیف زیبایی های او می‌پردازد:

بُيِّنَتْهُ مِنْ صِنْفٍ يُقَلِّبْنَ أَيْدِيَّ الرُّمَاءُ وَ مَا يَحْمِلْنَ قَوْسًا وَلَا نَبْلًا
وَلَكِنَّمَا يَظْفَرْنَ بِالصَّيْدِ كَلَّمَا جَلَوْنَ الثَّنَائَا الْغُرَّ وَالْأَعْيُنَ السُّجْلَا

(همان: ۱۴۸)

ترجمه: «بئینه» از گروهی است که دستان نیزه زنان را به عقب برمی‌گردانند (شکست می‌دهند)، بدون تیر و کمان [دست خالی]. ولی بر شکار پیروز می‌شوند چون [آن] دندان‌های پیشین سفید و چشمان سهلا را آشکار نمایند.

از ویژگی غزل او وجود عبارت های اسلامی است. مانند این ابیات:

هِى الْبَدْرُ حُسْنًا وَالنِّسَاءُ كَوَاكِبٌ وَ شَتَّانَ مَا بَيْنَ الْكَوَاكِبِ وَالْبَدْرِ
لَقَدْ فَضَّلْتُ حُسْنَاعَلَى النَّاسِ مِثْلَمَا عَلَى أَلْفِ شَهْرٍ فَضَّلْتُ لَيْلَةَ الْقَدْرِ

(همان: ۹۹)

ترجمه: او در زیبایی چون ماه کامل است و زنان دیگر ستارگانند، چقدر تفاوت است میان ماه کامل و ستارگان. براستی او در زیبایی بر مردم برتری داده شده است، همانند شب قدر که بر هزار ماه برتری داده شده است.

«اخطل»

او شاعر اموی است که در تغزل وارد دنیای حسّی می‌شود و به وصف زیبایی های حسّی و معنوی محبوبه می‌پردازد. البته او این کار را با عفت و متانت انجام می‌دهد. با این فرق که محبوبه را یک عرب خالص بدوی نشان داده و بر آن پافشاری می‌کند. ابیات ذیل درباره محبوبه اش «سلمی» دلیل این ادعاست:

سَقَى اللَّهُ مِنْهُ دَارَ سَلْمَى بَرِيَّةً عَلَى أَنْ سَلَمَى لَيْسَ يُشْفِي سَقِيمَهَا
مِنَ الْعَرَبِيَّاتِ الْبَوَادِي وَ لَمْ تَكُنْ تَلَوَّحَهَا حَمَى دِمَشْقَ وَ مَوْمَهَا

(الأخطل، ۱۹۹۴: ۳۱۹)

ترجمه: خداوند منزل «سلمی» را با ابر بارانزا سیراب کند! با اینکه بیمار عشق «سلمی» شفا نمی‌یابد. او از زنان [اصیل] بادیه‌هاست و [گرمای] تب [سرزمین] «دمشق» و آبله‌اش رنگ [رخسارش] را تغییر نمی‌دهد.

او از قصیده «بانت سعاد» کعب متأثر شده و محبوبه‌اش «سعاد» را چنین ذکر می‌کند:

بَأَنْتِ سَعَادٌ فِي الْعَيْنَيْنِ مَلْمُولٌ مِنْ حُبِّهَا فَصَحِحَ الْجَسْمِ مَحْبُولٌ
(همان: ۲۳۲)

ترجمه: «سعاد» [از من] جدا شد و در چشمانم میل سرمه [فرو رفته] است، و جسم سالم از عشق او، مجنون و خراب است.

در ادامه به تقلید از «اعشی» شاعر جاهلی در وصف زیبایی‌های محبوبه می‌گوید:

غَرَاءٌ فَرَعَاءٌ مَصْنُوقٌ عَوَارِضُهَا كَأَنَّهَا أَحْوَرُ الْعَيْنَيْنِ مَكْحُولٌ
(همان)

ترجمه: سیمین تنی، با گیسوان بلند و دندان‌های پیشین سفید، گویی او سیاه چشم و سرمه به چشم کشیده است.

زنان محبوبه غزلیات «اخطل» بسیارند: سلمی، ام مالک، اسماء، اروی، سعاد، ام عمر، ذلفاء، ماویه، لیلی و ... شکی نیست که بیشترشان حقیقی باشند؛ زیرا زندگی وی از جهاتی شبیه زندگی «اعشی» می‌باشد. او خانه‌ای داشته که دخترکان جوان و خنیاگران با وسایل لهو و لعب گرد هم می‌آمدند. (عابدین، ۱۹۹۹: ۲۲۱)

«فرزدق»

او با اینکه در عصر اموی زندگی می‌کرد، گرایش بدوی داشت و اسلوبش بدوی و آن در خشونت الفاظش پیداست. لذا تأثیر روح جاهلی و میل به تقلید را در غزلیاتش می‌بینیم. او قصایدش را با یاد اطلال و وصف دیار محبوبه با الفاظ سخت و ترکیبات خشن و تعابیر قدیمی آغاز می‌کند. (الفاخوری، ۱۳۷۸: ۲۲۴) «شوقی ضیف» در مقایسه او با «جریر» می‌نویسد: «روحیه خشن و سخت «فرزدق» این اجازه را که او در غزل به مهارت برسد به او نداده است.» (ضیف،

بی تا: ۲۷۴)، باید افزود غزل «فرزدق» شهبانی و آلوده به بی آزر می است، این مسأله هم در الفاظ اوست و هم در معانی او. در میان معشوقه‌های «فرزدق» نام همسرش - دختر عمویش - «نوار» بیش از دیگران خودنمایی می کند و آن تنها قصه کامل زندگی شاعر می باشد و نزدیک است یکی از داستان‌های مشهور عاشقانه در شعر عربی باشد. او در جواب مردی که در مورد «نوار» با او صحبت می کرده، می گوید:

أَفِي نَوَارٍ تَسْجِينِي وَقَدْ عَلَقْتُ مَنِّي نَوَارٌ بِحَبْلِ مُخَكَّمِ الْعُقَدِ
(فرزدق، ۱۹۹۷: ۱۵۰)

ترجمه: آیا درباره «نوار» با من به راز سخن می گویی، در حالیکه «نوار» نزد من به ریسمانی محکم چنگ زده و آویزان است (من به شدت گرفتار عشق «نوار» شده‌ام و جدایی من از او غیرممکن است).

اما این عشق یک طرفه بود، زیرا «نوار» او را بخاطر تمایلات لذت جویانه‌اش دوست نمی داشت و با اکراه و نیرنگ با او ازدواج کرده بود و این مسأله باعث دوری آن دو شد. (ابن قتیبه، ۲۰۰۰: ۲۹۳. اصفهانی، بی تا: ج ۲۱: ۲۹۰)، آن در ابیات زیر نمایان است:

سَمَّا لَكَ شَوْقٌ مِنْ نَوَارٍ وَ ذَوْنَهَا سُؤْيَقَةٌ وَ الدَّهْنَا وَ عَرْضُ جِوَاهِرِهَا
وَ كُنْتَ إِذَا تُذَكَّرُ نَوَارٌ فَإِنَّهَا لِمُنْدَمِلَاتِ النَّفْسِ تَهْيَاضُ دَائِهَا
(فرزدق، ۱۹۹۷: ۳۱)

ترجمه: شوق «نوار» سوی تو اوج گرفت، در حالی که سرزمین‌های «سویقه»، «دهنا» و پهنای دره‌اش قرار دارد. و [نزد] تو چون از «نوار» یاد می شود، برآستی که او برای زخم‌های جان، برگرداننده دردهایش است.

طولی نکشید که این عشق یک طرفه به جدایی بدل شد و فرزدق با اکراه او را طلاق داد:

نَدِمْتُ نَدَامَةً الْكُسْعِيَّ لَمَّا غَدَتُ مِنْ مَنِّي مُطْلَقَةً نَوَارُ
(العسکری، ۱۹۸۸: ج ۲: ۲۳۴. فرزدق، ۱۹۹۷: ۲۹۹)

ترجمه: من از [کرده خویش] همانند «کسعی» پشیمان شدم، چون «نوار» از من جدا شد.

نام حقیقی «کسعی»، «محارب بن قیس» بوده که از شدت ندامت از عمل خویش، انگشت شصت خود را با دندانش قطع کرد. (عسگری، ۱۹۸۸: ۲: ۲۳۴)

«عَبِيدَ اللَّهِ بْنِ قَيْسِ الرُّقِيَّاتِ»

«شاعری که شخصیت متفاوتی دارد و همه تلاش فنی خود را وقف غزل نکرد و درگیر مسایل سیاسی زمان خویش شد. لذا ما در کنار شاعری ایستاده‌ایم که در سوی مخالف شعرایی چون «ابن ابی ربیع»، «جمیل» و... قرار دارد.» (حسین، ۱۹۸۱: ج ۱: ۵۵۲ و ۵۵۳) «پس هنر شعری نزد «ابن رقیات» بیشتر بر پایه سیاست است؛ چه غزل، چه مدح و... او غزل را وسیله‌ای برای لهو و سیاست استفاده نمود؛ بنابراین او گاهی دست به تغزل صادقانه زده و به لهو می‌پردازد و احساسات واقعی‌اش را نمایان می‌کند. اینجاست که محبوه‌های غیرسیاسی او خودنمایی می‌کنند. مشهورترین عرائس شاعر «رُقیات» سه گانه‌اند که شاعر به آن شهره شده است. «رُقیه بنت عبدالله الواحد بن ابی سعد» مشهورتر از دوتای دیگر می‌باشد.» (اصفهانی، بی تا: ج ۵: ۸۰) بیشتر اشعاری را که نام «رُقیه» در آن آمده به «رُقیه بنت عبدالواحد» نسبت می‌دهند. چون این ابیات:

رُقِيَّةُ تَيْمَمَتْ قَلْبِي فَوَا كَبِدِي مِنَ الْخُبِّ
وَعَنْ صَفْرَاءَ أَنْسَهُ كَخُوطِ الْبَانَةِ الرُّطْبِ

(ابن قیس رقیات، بی تا: ۵۱؛ اصفهانی، بی تا: ج ۵: ۱۰۴)

ترجمه: عشق «رُقیه» دلم را بنده خود کرد، وای جگرم! [بسوخت] از این عشق. از دوشیزه‌ای گندم‌گون چون شاخسار نرم و تر درخت «بان».

نوع دوم غزلیات او غزل سیاسی است که در این میان «أم البنین» همسر «ولید بن عبد الملک» دختر «عبدالعزیز بن مروان» بیشتر جلوه می‌کند. شاعر نام او را چهار بار آورده و به وصف عشق و زیبایی‌های او پرداخته است؛ زنی که با شفاعت خویش نزد همسر و پدر زندگی «ابن رقیات» را نجات داد. عشق محبوه صبر عاشق را گرفته و از پای درآورده و گناه قتل عاشق

بر گردن او سنگینی می‌کند و هر روز بر شدت عشق و دلدادگی او افزوده می‌شود. شاعر می‌گوید:

أُمُّ الْبَنِينِ سَأَلْتَنِي حِلْمِي وَ قَتَلْتَنِي فَتَحَمَّلِي إِثْمِي
وَتَرَكْتَنِي أَدْعُو الطَّيِّبَ وَمَا لَطِيبِكُمْ بِالْإِدَاءِ مِنْ عِلْمِ
(ابن قیس رقیات: ۱۴۰)

ترجمه: ای ام البنین! قرار از من ربودی و مرا کشتی، پس گناه [کشتن] مرا به عهده بگیر. مرا رها کردی درحالی که طیب فرا می‌خوانم و طیب شما از درد [من] بی‌اطلاع است. بدون شک قصیده ۲۶ بیتی شاعر در مدح «مُصعب بن زبیر» که ۲۱ بیت آن را به تغزل درباره «ام البنین» اختصاص داده مهم‌ترین غزل‌های سیاسی او به شمار می‌آید. با اینکه شاعر با این قصیده توانسته خشم دشمنان را برانگیزد و آنان را خوار نماید ولی هیچ تعرضی به «ام البنین» ننموده و او را با احترام نگریسته است، شاید شاعر این مطلب را که زنان دوره اموی به ویژه طبقه اشرافی علاقه زیادی به تغزل داشتند، کاملاً می‌دانسته؛ بنابر این سعی کرده با معشوقه به گفتگو بنشیند و او را خشنود سازد.

نتیجه گیری

- آوردن نام معشوق با عنوان عروس شعری و وصف ویژگی‌های او از ارکان غزل است.
- بیشتر این اسامی حقیقی‌اند؛ در صورت خیالی بودن آن، شاعر نامی شیرین و گوش‌نواز چون: لیلی، هند، سلمی، لُبْنی، اُروی، رَیّا، مَیّه و ... از نام‌های زن عربی برای او برمی‌گزیند.
- با دور شدن از عصر جاهلی، شعرا از توصیف زیبایی‌های ظاهری معشوق به وصف زیبایی‌های معنوی او گرایش پیدا می‌کنند.
- شعرایی چون «امرؤ القیس» و «أخطل» سعی دارند عروس غزل‌های خود را به صورتی برجسته و متفاوت از دیگر زنان همتای قبیله نشان دهند.
- شعرا گاهی برای پنهان نمودن اسم واقعی معشوقه از اسامی دیگری بهره برده‌اند. مانند «حمید» که از کلمات «حمامه» (کبوتر) یا «سرحه» (نام درخت) به عنوان نمادی برای نام معشوقه استفاده کرده است.
- در غزلیات «قیس رقیات» ذکر نام معشوقه در مواردی علاوه بر تغزل، انگیزه سیاسی دارد.

فهرست منابع و مآخذ

- ۱- آل طَعَمَة، سلمان هادی، (۱۹۹۹)، *غزلیات الشعراء العرب*، بیروت، دار الآفاق الجديدة.
- ۲- ابن ثور الهلالي، حُمید، (۲۰۰۲)، *دیوان حمید بن ثور الهلالي*، کویت، السلسلة التراثية.
- ۳- ابن رشيق القيرواني، أبو علي الحسن، (۱۴۲۲)، *العمدة في محاسن الشعر*، لبنان، دارالكتب العلمية.
- ۴- ابن زُهَير، كعب، (بی تا)، *دیوان كعب بن زُهَير*، بیروت، دار الأرقم.
- ۵- ابن سلام الجمحي، محمد، (بی تا)، *طبقات الشعراء*، بیروت، دارالنهضة العربية.
- ۶- ابن قُتَيْبَة الدينوري، ابو محمد عبدالله بن مسلم، (۲۰۰۰)، *الشعر و الشعراء*، لبنان، دارالكتب العلمية.
- ۷- ابن قيس رقيات، عُبَيْدالله، (بی تا)، *دیوان عُبَيْدالله بن قيس الرقيات*، بیروت، دار الأرقم.
- ۸- ابن منظور، محمد بن مكرم، (۱۹۹۰)، *لسان العرب*، بیروت، دارالفکر.
- ۹- الأخطل، غياث بن غوث، (۱۹۹۴)، *دیوان الأخطل*، بیروت، دارالكتب العلمية.
- ۱۰- اصفهانی، ابولفرج، (بی تا)، *الأغانی*، بیروت، دارالفکر.
- ۱۱- الأنطاکی، شیخ داود، (۱۳۰۵)، *تزيين الأسواق بتفصيل اشواق العشاق*، مصر.
- ۱۲- الجبیلی، سجیع و الحسين، قصی، (۲۰۰۵)، *الفنون الأدبية في العصر الأموي*، لبنان، دارالبحار.
- ۱۳- جمیل بثينة، عبدالله بن معمر، (۲۰۰۰)، *دیوان جمیل بثينة*، بیروت، دار و مكتبة الهلال.
- ۱۴- عبدالله بن معمر، (۲۰۰۴/۱۴۲۵)، *دیوان جمیل بثينة*، بیروت، دار الفكر العربي.
- ۱۵- حسین، طه، (۱۹۸۱)، *من تاريخ الأدب العربي و تاريخه*، الجلد الاول، لبنان، دارالعلم للملایین.
- ۱۶- الحوفی، احمد محمد، (بی تا)، *الغزل في العصر الجاهلي*، القاهرة، دار نهضة مصر، الطبعة الثالثة.
- ۱۷- سلیمان، کامل، (بی تا)، *شرح دیوان الأعشى*، بیروت، دار الكتاب اللبناني.
- ۱۸- شلق، تاج الدین، (۲۰۰۴/۱۴۲۴)، *شرح دیوان جریر*، بیروت، دار الكتاب العربي.
- ۱۹- الضناوی، سعدی، (۱۹۹۷/۱۴۱۸)، *شرح دیوان طرفة*، لبنان، دار الكتاب العربي.

- ۲۰- ضیف، شوقی، (۱۹۹۹/۱۴۱۹)، *الحب العذری عند العرب*، قاهره، الدار المصریة اللبنانیة.
- ۲۱- _____، (۱۳۷۷)، *تاریخ ادبی عرب (جاهلی)*، ترجمه ع.رضا زکاوته قره گوزلو، تهران، امیرکبیر.
- ۲۲- _____، (بی تا)، *تاریخ الأدب العربی (العصر الإسلامی)*، قاهره، دار المعارف بمصر.
- ۲۳- عابدین، نزار، (۱۹۹۹)، *الغزل فی الشعر العربی*، دمشق، دار الأهالی.
- ۲۴- عاصی، حجر، (۱۹۹۴)، *شرح دیوان امرء القیس*، بیروت، دار الفکر العربی.
- ۲۵- العسکری، أبو هلال، (۱۹۸۸/۱۴۰۸)، *جمهرة الأمثال*، لبنان، دارالفکر.
- ۲۶- عنترة بن شداد، (۱۹۹۷)، *دیوان عنترة و معلقته*، بیروت، دار و مكتبة الهلال.
- ۲۷- الفاخوری، حنا، (۱۹۹۱/۱۴۱۱)، *الموجز فی الادب العربی و تاریخه*، بیروت، دارالجيل.
- ۲۸- _____، (۱۳۷۸)، *تاریخ ادبیات زبان عربی*، ترجمه عبدالحمید آیتی، تهران، انتشارات توس.
- ۲۹- فرزدق، همام بن غالب، (۱۹۹۷/۱۴۱۸)، *دیوان فرزدق*، بیروت، دار الأرقم.
- ۳۰- القرشی، أبو زید محمد بن أبی الخطاب، (۱۹۸۴/۱۴۰۴)، *جمهرة اشعار العرب*، لبنان، دار البیروت.
- ۳۱- الكعکعی، جمانة یحیی، (۲۰۰۳)، *شرح دیوان حسان بن ثابت*، بیروت، دار الفکر العربی.
- ۳۲- مجنون لیلی، (۱۹۹۴)، *دیوان مجنون لیلی*، شرح عدنان زکی درویش، بیروت، دار صادر.
- ۳۳- مَهَنَّا، عبدالله علی، (۱۹۹۲/۱۴۱۲)، *شرح دیوان عمر بن أبی ربیعة*، لبنان، دار الکتب العلمیة.
- ۳۴- یوسف، حسنی عبد الجلیل، (۱۹۹۸)، *عالم المرأة فی الشعر الجاهلی*، قاهره، دار الثقافة للنشر.